

۱- بشنو از نی چون حکایت می کند از جدایی ها شکایت می کند

قلمرو زبانی: چون: چگونه جدایی: جدایی انسان از عالم معنا حکایت و شکایت: نقش مفعول
 قلمرو ادبی: استعاره: «نی» استعاره از مولانا یا انسان آگاه و آشنا با عالم معنا. / جناس: حکایت، شکایت
 قلمرو فکری: به صدای نی گوش بده که چگونه از جدایی های ما از عالم حقیقت حکایت می کند.

۲- کز نیستان تا مرا بریده اند از نفیرم مرد و زن نالیده اند

قلمرو زبانی: نیستان: عالم معنا / تا: از لحظه ای که / نفیر: فریاد و زاری به آواز بلند / بریده اند، نالیده اند: ماضی
 نقلی

قلمرو ادبی: استعاره: نیستان. / مجاز: «مرد و زن» مجاز از همه هستی یا همه انسان ها. (تلمیح به: «نفخت
 فیه من روحی» و «انا الله و انا الیه راجعون»)-

قلمرو فکری: نی می گوید: از آن روزی که مرا از عالم معنا جدا کرده اند، همه ی مردم به ناله و فریاد آمده اند

قرابت:

من ملک بودم و فردوس برین جایم بود آدم آورد در این دیر خراب آبادم

مبتلایی به غم و محنت و ایام فراق ای دل این ناله و افغان تو بی چیزی نیست

۳- سینه خواهم شرحه شرحه از فراق تا بگویم شرح درد اشتیاق

قلمرو زبانی: سینه: انسان سینه سوخته و درد عشق کشیده و جدایی دیده / شرحه شرحه: پاره پاره «شرحه: گوشتی
 که از درازا بریده باشند» / فراق: دوری / اشتیاق: میل قلب به دیدار محبوب؛ در این مصراع، کشش روح انسان خداجو
 در راه شناخت پروردگار و ادراک حقیقت هستی

قلمرو ادبی: مجاز: «سینه» مجاز از انسان آگاه و سینه سوخته /

قلمرو فکری: برای بیان درد اشتیاق، شنونده ای می خواهم که دوری از حق را ادراک کرده باشد و دلش از درد و داغ
 فراق سوخته باشد

قرابت معنایی:

دل های خام، سوز چه داند که چون کباب خون می چکد ز ناله ی درد آشنای من

کجاست هم نفسی تا به شرح عرضه دهم که دل چه می کشد از روزگار هجرانش

حدیث عشق جانان گفتنی نیست و گر گویی کسی همدرد باید

پای نهم در عدم بو که به دست آورم همنفسی تا کند درد دلم را دوا

۴- هر کسی کاو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش

قلمرو زبانی: کاو: که او / وصل: رسیدن / روزگار: دوتلفظی (روزگار، روزگار)

قلمرو ادبی: تضاد: دور، وصل / جناس: اصل، وصل / تلمیح: کُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَىٰ أَصْلِهِ و آیه ی شریفه: «أَنَا لِلَّهِ و أَنَا إِلَيْهِ
 راجعون»

قلمرو فکری: هر کسی از اصل خود (بازگشت به سوی خدا) دور و جدا مانده باشد سرانجام به اصل و مبدأ خود باز می

قرابت معنایی: ما ز دریاییم و دریا می رویم / ما زبالاییم و بالا می رویم.

تو پرتو صفایی، از آن بارگاه انس هم سوی بارگاه صفا می فرستمت

۵- من به هر جمعیتی نالان شدم / جفت بد حالان و خوش حالان شدم

قلمرو زبانی: نالان: بن مضارع « نال » + علامت صفت فاعلی « ان » / جفت: همدم / بدحالان: کسانی که سیر و سلوک آنها به سوی حق، گنبد است / خوش حالان: رهروان راه حق که از سیر و سلوک به سوی حق شادمان هستند

قلمرو ادبی: مجاز: « خوش حالان و بد حالان » مجاز از همه مردم

قلمرو فکری: من با همه مردم خواه آنان که در سیر و سلوک خود موفق بوده اند و خواه آنان که نا موفق بوده اند، ناله خود را سر داده ام و راز دل خویش را در این ناله ها باز گفته ام.

۶- هر کسی از ظن خود شد یار من / از درون من نجست اسرار من

قلمرو زبانی: ظن: گمان، پندار / اسرار: رازها

قلمرو ادبی: جناس: من، ظن / تمثیل.

قلمرو فکری: هر کسی در حد فهم خود، با من همراه و یار شد اما حقیقت حال مرا در نیافت.

۷- سر من از ناله من دور نیست / لیک چشم و گوش را آن نور نیست

قلمرو زبانی: ناله: بن مضارع + ه /

قلمرو ادبی: جناس: دور، نور / مجاز: « چشم و گوش » مجاز از کل حواس / نور: مجازا توانایی و قدرت

قلمرو فکری: اسرار من در ناله های نهفته است اما چشم و گوش ظاهری نمی تواند راز و حقیقت این ناله را در یابد.

قرابت معنایی: در سخن مخفی شدم مانند بو در برگ گل / هر خواهد دیدنم گو در سخن بیند مرا

۸- تن ز جان و جان زتن مستور نیست / لیک کس را دید جان دستور نیست

قلمرو زبانی: مستور: پوشیده، پنهان / دید: دیدن / دستور: اجازه

قلمرو ادبی: تکرار: جان / عکس: تن ز جان و جان ز تن / جناس: مستور، دستور

قلمرو فکری: گر چه جان، تن را ادراک می کند و تن از جان آگاهی دارد و هیچ یک از دیگری پوشیده نیست اما توانایی دیدن جان به هیچ چشمی داده نشده است

۹- آتش است این بانگ نای و نیست باد / هر که این آتش ندارد، نیست باد

قلمرو زبانی: بانگ: فریاد / نای: نی / نیست باد: جریان هوا نیست / نیست باد: نابود باد « بشود » (فعل دعایی) /

قلمرو ادبی: تشبیه: این بانگ نی آتش است / استعاره: « آتش » در مصراع دوم استعاره از « عشق » /

جناس همسان (تام) : نیست باد ، نیست باد (ذوقافیتین برای رشته انسانی)

قلمرو فکری: ناله نی فقط دمیدن نفس و باد در آن نیست بلکه آتش هجران و شوق وصال عامل این صدا است و هر کسی از این عشق و شوق بیگانه است باید نابود شود.

۱۰- آتش عشق است کاندر نی فتاد / جوشش عشق است کاندر می فتاد

قلمرو زبانی: کاندر: که اندر « در » / فتاد: افتاد / جوشش: وندی

قلمرو ادبی: تشبیه: آتش عشق «عشق مانند آتش است» / استعاره: «جوشش عشق» عشق مانند آبی است که می جوشد / جناس: می، نی / حسن تعلیل: دلیل جوشیدن می را جوشش عشق بیان می کند.
قلمرو فکری: عامل ناله نی و به جوش آمدن و صاف شدن می، وجود عشق است.

قرابت:

باده از ما مست شدنی ما از او / قالب از ما هست شدنی ما از او

هر که عاشق دیدیش معشوق دان کاو به نسبت هست هم این و هم آن

۱۱- نی، حریف هر که از یاری برید / پرده‌هایش پرده‌های ما درید

قلمرو زبانی: حریف: همدم / هر که: هر انسان عاشق / یار: معشوق / برید: جدا شد / پرده: نغمه، نوا / پرده درید: راز را آشکار کرد. / ما: عاشقان

قلمرو ادبی: تشخیص: نی همدم کسی باشد / کنایه: «پرده دریدن» کنایه از رسوا کردن. / جناس همسان: پرده، پرده

قلمرو فکری: نی با کسانی که از محبوب خود جدا مانده اند همراه و همدم است و نواهای آن سبب فاش شدن رازهای عاشقان می گردد

۱۲- همچو نی زهری و تریاقی که دید؟ / همچو نی دمساز و مشتاقی که دید؟

قلمرو زبانی: تریاق: پادزهر، ضد زهر / دمساز: مونس، همراه، درد آشنا دمساز: مرکب

قلمرو ادبی: پارادوکس «تناقض»: اینکه نی هم زهر باشد و هم پادزهر / تشبیه: همچون نی

قلمرو فکری: نی هم زهر است و هم پاد زهر. در عین درد آفرینی، درمان بخش نیز هست. (به ظرفیت وجودی افراد بستگی دارد)

۱۳- نی حدیث راه پر خون می کند / قصه های عشق مجنون می کند

قلمرو زبانی: حدیث: سخن / راه پر خون: راه عشق /

قلمرو ادبی: تشخیص: نی سخن بگوید / استعاره: «راه پر خون» استعاره از عشق «عشق مانند راهی پراز خون است» تلمیح: داستان لیلی و مجنون

قلمرو فکری: نی، داستان راه خونین عشق را بیان می کند و از قصه های عشق عاشقانی چون مجنون سخن به میان می آورد

قرابت معنایی: بحریست بحر عشق که هیچش کناره نیست / آن جا جز آنم که جان بسپارند چاره نیست

۱۴- محرم این هوش جز بی هوش نیست / مر زبان را مشتری جز گوش نیست

قلمرو زبانی: محرم: راز دار، معتمد، همدم / هوش: عشق / بی هوش: عاشق / مر: از حروف تأکید است که در متن های قدیمی همراه «را» می آید. / را: فک اضافه «مشتری زبان» (هر گاه «را» میان مضاف و مضاف الیه بیاید؛ فک اضافه است)

قلمرو ادبی: پارادوکس «تناقض»: بی هوش محرم هوش باشد / مجاز: «زبان» مجاز از سخن / تشخیص: گوش

- مشتری زبان باشد / اسلوب معادله: مصراع دوم مثالی برای مصراع اول است.
- قلمرو فکری: حقیقت عشق را هر کسی درک نمی کند؛ تنها عاشق (بی هوش) محرم است، همان گونه که «گوش» برای ادراک سخنان زبان، ابزاری مناسب است (تقابل عقل و عشق)
- قرابت: حالت سوخته را سوخته دل داند و بس شمع دانست که جان دادن پروانه ز چپست
- ۱۵- در غم ما روزها بی گاه شد / روزها با سوزها همراه شد
- قلمرو زبانی: بی گاه شدن: فرارسیدن هنگام غروب یا شب /
- قلمرو ادبی: جناس: روز، سوز / کنایه: «روزها بی گاه شد» کنایه از «سپری شدن روزهای زندگی»
- قلمرو فکری: روزها و ایام عمر من با سوز و گداز در غم محبوب به شب رسید و به سر آمد
- ۱۶- روزها گر رفت، گو، رو، باک نیست / تو بمان، ای آن که جز تو پاک نیست
- قلمرو زبانی: بیت هفت جمله دارد روزها گر رفت، گو، رو، باک نیست، تو بمان؛ ای آنکه، جز تو پاک نیست / تو: معشوق، خدا /
- قلمرو ادبی: تشخیص: به روزها بگو / جناس: پاک، باک / تضاد: رو، بمان / تلمیح: پاک: سبحان الله
- قلمرو فکری: اگر روزهای عمرم سپری شد اهمیتی ندارد، تنها تو با من بمان چرا که تو (معشوق، خدا) برای من مهم هستی نه چیزی دیگر
- ۱۷- هرکه جز ماهی، ز آبش سیر شد / هرکه بی روزی است، روزش دیر شد
- قلمرو زبانی: بی روزی: بی نوا، درویش / روزش دیر شد: خسته شد
- قلمرو ادبی: استعاره: «ماهی» استعاره و نماد از عاشق / آب: استعاره از عشق و معرفت الهی / جناس: سیر، دیر
- کنایه: «روزش دیر شد» کنایه از «خسته شدن»
- قلمرو فکری: تنها ماهی دریای حق (عشق) است که از غوطه خوردن در آب عشق و معرفت سیر نمی شود. هر کس از عشق بی بهره باشد، ملول و خسته می شود. (روزگارش تباه و بیهوده می شود)
- قرابت معنایی: ملالی نیست ماهی را ز دریا / که بی دریا خود او خرم نگردد
- ۱۸- در نیابد حال پخته هیچ خام / پس سخن کوتاه باید، والسلام
- قلمرو زبانی: پخته: انسان عاشق و واصل (نقش مضاف الیه) / خام: انسان بی تجربه در راه عشق (مضاف الیه)
- قلمرو ادبی: تضاد: پخته، خام / پخته نماد انسان های با تجربه، آگاه و، خام: نماد انسان های بی تجربه
- قلمرو فکری: آن که راه عشق نسپرده است، از حال عارف واصل بی خبر است. بنابراین بیش از این سخن را ادامه نمی دهم و آن را تمام می کنم.
- قرابت معنایی: / مثنوی معنوی، مولوی
- سخن عشق نه آن است که آید به بیان / ساقیا می ده و کوتاه کن این گفت و شنود
- دلا نزد کسی بنشین که او از دل خبر دارد / به زیر آن درختی رو که او گلهای تر دارد

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی:

۱- معنای واژه «دستور» را در بیت های زیر مشخص کنید:

- الف) چه نیکو گفت با جمشید دستور که با نادان نه شیون باد و نه سور اسعد گرگانی وزیر
 ب) گر ایدون که دستور باشد کنون بگویم سخن پیشت ای رهنمون فردوسی فرمان ، اجازه
 ۲- با توجه به دو بیت زیر از مولوی، آیا می توان «دیر شدن» و «بیگاه شدن» را معادل معنایی یکدیگر دانست؟ دلیل خود را بنویسید.

مکر او معکوس و او سر زیر شد روزگارش برد و روزش دیر شد
 دیر شدن : گذشتن زمان ، فوت شدن

بیگاه شد بیگاه شد، خورشید اندر چاه شد خورشید جان عاشقان در خلوت الله شد
 بیگاه شدن : روز به آخر شدن، وقت شام شدن، به پایان رسیدن روز، شب شدن

۳- بیت زیر را با توجه به موارد «الف» و «ب» بررسی کنید:

سرّ من از ناله من دور نیست لیک چشم و گوش را آن نور نیست

الف) کارکرد «را»: حرف اضافه (آن نور برای چشم و گوش وجود ندارد)

ب) نقش دستوری قسمت های مشخص شده: دور : مسند آن نور : نهاد

قلمرو ادبی:

۱- بیت های زیر را از نظر کاربرد آرایه «جناس تام (همسان)» بررسی کنید.

الف) آتش است این بانگ نای و نیست باد هر که این آتش ندارد نیست باد

مصراع اول: «نیست باد» یعنی «جریان هوا نیست» مصراع دوم: «نیست باد» یعنی «نابود بشود»

ب) نی، حریف هر که از یاری برید پرده هایش پرده های ما درید

«پرده» اول یعنی نوا و آهنگ «پرده» دوم یعنی «اسرار و راز»

۲- به بیت زیر توجه کنید:

مستمع، صاحب سخن را بر سر کار آورد غنچه خاموش، بلبل را به گفتار آورد صائب تبریزی

در این بیت، مصراع دوم در حکم مصدّاقی برای مصراع اول است؛ به گونه ای که می توان جای دو مصراع را عوض کرد؛ در واقع شاعر، بر پایه تشبیه، بین دو مصراع ارتباط معنایی برقرار کرده است؛ به این نوع کاربرد شاعرانه «اسلوب معادله» می گویند.

توجه: در اسلوب معادله، هر یک از دو مصراع، استقلال معنایی و نحوی دارند؛ به گونه ای که یکی از طرفین، معادل و مصدّاقی برای تأیید مفهوم طرف دیگر است.

نمونه:

عشق چون آید برد هوش دل فرزانه را	دزد دانا می کشد اول چراغ خانه را	زیب النسا
شانه می آید به کار زلف در آشفتگی	آشنایان را در ایام پریشانی پیرس	سلیم تهرانی
عشق بر یک فرش بنشانند گدا و شاه را	سیل، یکسان می کند پست و بلند راه را	غنی کشمیری

در کدام بیت درس، شاعر از « اسلوب معادله » بهره گرفته است؟ دلیل خود را بنویسید.

بیت ۱۴، چون مصراع دوم یک مثال عینی است برای مصراع اول که یک موضوع ذهنی را بیان می کند.

قلمرو فکری:

۱- مقصود مولوی، از «نی» و «نیستان» چیست؟ نی: مولوی، انسان آگاه و عارف نیستان: عالم معنا
 ۲- کدام بیت، بی این سخن مشهور: « کلّ شیءٍ یَرِجُ العِلیّ اصله » (هر چیزی سرانجام به اصل خود باز میگردد) اشاره دارد؟ بیت چهارم

۳- حافظ، در هریک از بیت های زیر، بر چه مفهومی تأکید دارد؟ بیت های معادل این مفاهیم را از متن درس بیابید .

الف) در ره عشق نشد کس به یقین محرم راز هر کسی بر حسب فکر گمانی دارد
 بی گمان کسی در طریق عشق به مبدأ هستی واقف اسرار نگشت؛ هر رهروی براندازه اندیشه و دریافت خود از عشق و معرفت تصویری دارد.

بیت ششم.

ب) زمانه گر بزند آتشم به خرمن عمر بگو بسوز که بر من به برگ کاهی نیست
 اگر روزگار خرمن زندگانی مرا به آتش کشد ، بگذار بسوزد که نزد من این حیات دو روزه از پر کاهی کن ارزش تر است.

بیت شانزدهم.

۴- هر یک از مفاهیم جدول زیر ، از کدام بیت درس دریافت می شود؟

مفهوم	شماره بیت
دشوار و پر خطر بودن راه عشق	۱۳
اشتیاق پایان ناپذیر عاشق	۱۷
نقش ظرفیت وجودی افراد در تأثیرپذیری از عشق	۱۲

گنج حکمت : آفتاب جمال حق

پادشاهی به درویشی گفت: « که مرا آن لحظه که تو را به درگاه حق ، تجلی و قرب باشد ، یاد کن »
 گفت که: « چون من در آن حضرت رسم و تاب آفتاب آن جمال بر من زند، مرا از خود یاد نیاید ؛ از تو چون یاد کنم
 ؟! اما چون حق تعالی بنده ای را گزید و مستغرق خود گردانید ، هر که دامن او را بگیرد و از او حاجت طلبد ، بی آنکه
 آن بزرگ ، نزد حق یاد کند و عرضه دهد ، حق آن را بر آرد.»

فیه مافیه ، مولوی

قلمرو زبانی : تجلی : آشکار شدن ، جلوه کردن. قرب: نزدیکی / تاب: درخشش ، نور / بر من زند: بتابد / ترکیب وصفی: آن لحظه / آن جمال ترکیب اضافی : تاب آفتاب / دامن او

قلمرو ادبی : پادشاهی و درویشی : تضاد / آفتاب آن جمال: تشبیه / دامن او را بگیرد: کنایه از متوسل شود
 قلمرو معنایی: «به خاطر داشتم که چون به درخت گل رسم ، دامنی پر کنم هدیه اصحاب را. چون برسیدم ، بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت.»